

به نام خدا

نسل بیدار بیدارگر

(شاعران روزنامه نگار و روزنامه نگاران شاعر در دوره ی مشروطه)

دکتر بهروز بامدادی

مجتمع آموزش عالی پیامبر اعظم (ص)

email: b_bamdadi@yahoo.com

چکیده :

تا دوره ی قاجار و سفر مردم به اروپا در قالب گروه های بازرگانی ، هیئت های سیاسی ، عنوان شاعر به کسی اطلاق می شد که یا شعر را وسیله ای برای بیان احساسات شخصی قرار دهد یا به هوس نزدیکی به دربار و یافتن نانی و نامی بکوشد. اگر کسی هم یافت می شد که افق دیدش بزرگ تر بوده و از گرفتاری های نوع انسان سخن می گفت و یا با زورمندان و مستبدان مخالفتی داشت ؛ باعث آرامش خاطر شکسته دلان می شد . البته ناگفته پیداست که شاعرانوع سوم کم ، یافت و اندک شمار بوده است. در دوره ی انقلاب مشروطه که مردم با شور بسیار برای اثبات حقوق اجتماعی و رسیدن به مظاهر نوظهور آزادی خواهی تلاش می کردند ؛ افرادی در میدان مبارزه و آزادی خواهی ظهور کردند که نگرش مردم را نسبت به نام و نقش و مسئولیت شاعر عوض کردند . اینان گروهی بودند دارای ثبات و پایداری در عقیده و سخت کوشی در راه هدف . آنان بدون ذره ای ترس از بند وزندان یا اندیشیدن به نفع و ضرر مادی ، در راه آرمان های انسانی خود و هموطنانشان کوشیدند . رنج ها متحمل شدند و برخی از ایشان جان عزیز را فدای آرمان بزرگ انسانی نمودند. نسل دیروز و امروز ما هنوز وامدار کوشش های این مردان بی باک و پاک نیت است ما همه باید آنان را بشناسیم و کوشش های آنان را ارج نهیم . از جمع این کوشندگان راه آزادی ، ما شش تن را به عنوان افرادی که بیدارگرایان بودند دوستداران آزادی مردم و وطن شان از دست بیگانگان و ایادی بیگانه بودند و همه ی مردم آنان را شاعر می شناسند - ضمناً همه شان روزنامه هگار هم بودند - معرفی می کنیم : ۱- محمد تقی ملک الشعرا ی بهار ۲- میرزا علی اکبر خان دهخدا ۳- محمد فرخی یزدی ۴- محمد رضا میرزاده عشقی ۵- سید اشرف الدین حسینی قزوینی گیلانی نسیم شمال ۶- ابوالقاسم لاهوتی .

کلید واژه ها : روزنامه نگاران مشروطه - شاعران مشروطه - بیدارگران مشروطه - شعر دوره ی مشروطه .

از نتایج ارتباط ایرانیان با اروپاییان که ساکنان ایران همه شان را فرنگی می نامیدند ؛ توجه به مسائل جدید و اوضاع اجتماعی - سیاسی بود . این تغییرات بسیار وسیع بود و از تحصیلات دانشگاهی گرفته تا تجدّد در ادبیات و سیاست و دوستداری و پیوستگی با احزاب را شامل می شد . در حقیقت افق جدید و وسیعی در نظر ایرانیان پدید آمده بود که ایرانیان با اشتیاق شگفتی به مسائل جدید توجه نشان می دادند . سرانجام جنبش و هیجان اجتماعی آنان به نتیجه رسید و تغییرات بزرگی در کشور اتفاق افتاد . در این مقاله به یکی از فعالیت های ارزشمند و بیدارگر ایرانیان می پردازیم .

تا دوره ی مورد بحث این همایش ، تلقی ایرانیان از عنوان شاعر این بود که کسی به قصد بیان سوز و گداز عاشقانه یا شادی های زندگی شخصی، از ذوق لطیف و کلام موسیقایی بهره ببرد یا به قصد نزدیکی به صاحب قدرتی و طمع منفعتی و پرداختن به مدح و قدح، نام خویش بر زبان ها اندازد و نفع و فخری کسب کند؛ یا این که شخصی پیدا شود که افق بینش وی اندکی وسیع تر باشد و به مسایل انسانی و عرفان پردازد و از صاحبان قدرت دوری جوید . در این دوره ، به سبب جنبش و هیجان اجتماعی، میل به مسایل و موضوعات سیاسی اتفاق جالبی رخ داد که موضوع مقاله ی حاضر است در این دوره نسلی برجسته از شعرا ظهور کردند که هم شاعر بودند و هم روزنامه نگاری پیشه کرده بودند . کارآن ها از دو زاویه جالب توجه بود: یکی به سبب این که شاعر بودند اما ذوق شعری شان را در خدمت بیداری هم وطنان شان به کار گرفته بودند و نکته ی دوم این که روزنامه نگار بودند که تا آن زمان کاری نا شناخته بود. به هر روی طبع مبارزه جویانه ی ایشان و افکار عالی شان و پایداری آنان با همه ی خطراتی که تهدیدشان می کرد هنوز بعد از گذشت صد سال برای دلسوختگان آزادی نوع بشر و رفع ظلم و استبداد ، هم ارزش معرفی کردن دارد ؛ هم ارزش شناختن . تلاش های مشتاقانه و خستگی ناپذیر آنان افق تازه ای در برابر دیدگان ایرانیان گشود و بیدارگری آن ها باب تازه ای در شاعری و روزنامه نگاری این کشور آشکار ساخت .

به دلیل احساسات آتشین میهنی و انسان دوستانه ای که در میان مردم خصوصا جوانان پیدا شد؛ آنان به دلیل شجاعت ذاتی و طینت پاک ، شعر را به وسیله ای برای مبارزه تبدیل کردند . روش آنان با ارزش و انسانی بود و کلام شان بیدارگر که روح های تشنه ی آزادی را می نواخت . این جمع جان و مال در راه آزادی وطن بذل کردند و در مواجهه با تهدید و تطمیع ، مردانه استقامت نشان دادند و باشیفتگی و عاشقانه شکنجه و زندان یا تبعید و مرگ را پذیرفتند اما از راه راست مبارزه ی خود منحرف نشدند . در روزهای پرخطری که قهرمانان تبریزی و ارومی ورشتی با بذل جان در راه تحقق آزادی می کوشیدند ؛ روزنامه نگاران شاعر دلاور ما نیز با جلادتی بی نظیر دوشادوش آنان می جنگیدند . اگر امروز افرادی می بینیم که به خاطر یکی دو سکه ، حاضرند تاریخ و فرهنگ و خاک وطن را به هر کس و ناکسی تقدیم کنند و حتی گاهی روان تیره شان آن ها را می دارد بدون دریافت آن دو سکه نیز این خیانت شگفت را مرتکب شوند ؛ چهره ی درخشان و تلاش های کم نظیر این مردان وطن پرست به داد ما می رسد تا به جوانان امروز یاد آوری کنیم

که ارزش کوشش این دلاوران چه قدر است اگر امروز افراد راحت طلب و پخته خواری خواهند افتخار کارهای نیک را نا به جا به ناسزایان نسبت دهند؛ بر ماست که با شناخت وارج نهادن به جانفشانی های انجام شده و فداکاری ها به نیکی دفاع کنیم .

سبک ادبی ارجمند این شاعران روزنامه نگار ویژگی هایی دارد که در اینجا به برخی از آن ها اشاره می کنیم :

۱- تا این دوره اغلب شاعران کوشیده اند به زبان اشراف و دربار سخن بگویند و شعر خود را فاخر بنمایند در حالی که شاعران روزنامه نگار مورد بحث ما چون مخاطبان شان مردم عادی شهر وروستا و روستایان و کشاورزان و کارگران بوده اند ؛ به تبع همین امر آرزوها و تمنیات این طبقات فرو دست را به خوبی می شناختند و به زبان آنان سخن می گفتند . به همین دلیل اقبال عمومی از سروده ها و نوشته های آنان بسیار پرشور بود .

۲- هیچ کدام از این شاعران به قصد سیم وزر به این میدان پر مخاطره قدم نگذاشته اند ؛ پس رنج وزندان و مرگ برای این مبارزان غیر منتظره نبوده است و این موضوع در شعر و نثر آنان به روشنی دیده می شود.

۳- هر کدام از این شاعران ، مبدع نوع نوظهوری از انواع ادبی نیز بوده است . ادبیات روستایی و کارگری ، نثر و شعر طنز ، شعر ترجمه ای و دیگر انواع که در معرفی ایشان خواهد آمد. ضمن این که کار همگی آنان یعنی روزنامه نگاری خود ، کاری نوظهور به شمار می رفت.

۴- اندیشه ، تصاویر شعری واژه های پر بسامد این شاعران بسیار شبیه هم است : وطن - آزادی - قانون - استبداد - صبح و

اینک معرفی مختصر این گروه :

۱- سید محمد رضا میرزاده عشقی تولد ۱۳۱۲ ه. ق (۱۲۷۲ خورشیدی) شهادت ۱۳۰۳ خورشیدی . یکی از پرشورترین شاعران عرصه ی بیداری دوره ی مشروطه است . افکار عالی انسانی و شیفتگی مفرط وی به روشنگری مردم و مبارزه با استبداد، قابل توجه است . با اینکه عمر کوتاه وی به مبارزه با مستبدان سپری شد ؛ نوآوری های ادبی جالب توجهی هم داشته و آثار ادبی زیبا در این زمینه به یادگار گذاشته است . او مردی بی باک بود و در مبارزه با متجاوزان به حق مردم ، خستگی ناپذیر نشان می داد . هر جا به حقوق هم میهنانش تجاوز می شد به سختی از حق دفاع می کرد. بی شک یکی از کلمات پر بسامد در شعر میرزاده ، آزادی است . او سرانجام این مبارزه خونبار را حدس می زده و در شعر او آمده است :

من آن نی ام به مرگ طبیعی شوم هلاک و این کاسه خون به بستر راحت هدر کنم

او افکار انقلابی خود را در روزنامه ی قرن بیستم منتشر می کرد " ... چندی هم شخصا روزنامه ی " قرن بیستم " را با قطع بزرگ در چهار صفحه منتشر می کرد که امتیازش به خود او تعلق داشت لیکن عمر روزنامه نگاری اش مانند عمر خود او کوتاه بود و بیش از ۱۷ شماره انتشار نیافت " (عشقی ، ۱۳۴۲ : ۶)

باهمه ی مشغله ی فکری که عشقی داشت از ابداع ادبی باز نمی ایستاد . نمایشنامه ی منظوم را بسیار رواج داد و طرفدار جدی این نوع ادبی بود علاقه ی خاصی به ایده ال یا سه تابلوی مریم داشت او با کوشش بسیار

می کوشید تا حوادث و مسایل اجتماعی اطراف خود را به گوش مردم برساند . حاصل این کوشش ، اشعار ارزشمندی است که از وی به یادگار مانده است و اکنون به چند نمونه ی آن اشاره می کنیم :

مخالفت با قرارداد ایران وانگلیس در سال ۱۹۱۹ به مطلع :

نام دژخیم وطن دل بشنود خون می کند پس بدین خونخوار اگر شد روبه رو چون می کند؟
(همان: ۳۳۱)

درد وطن و تاسف بر احوال پریشان وطن :

ز اظهار درد ، درد مداوا نمی شود شیرین دهان به گفتن حلوا نمی شود
(همان : ۳۳۶)

خاکم به سر ، ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم ؟
(همان : ۳۸۰)

ای دوست بین بی سرو سامانی ایران بدبختی ایران و پریشانی ایران
بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی بیچارگی و محنت و حیرانی ایران
عشقی بود از نوحه گر ، امروز عجب نیست خون می چکد از دیده ی ایرانی و ایران
(همان : ۳۷۸)

وی علاوه بر دشمنان خارجی که همواره در کمین ربودن سرمایه های مادی و معنوی ملت ها هستند با دشمنان داخلی ملت یعنی خائنان به منافع ملی و حیثیت ملی نیز مبارزه کند :

رند شیادی که دارایی وی یک کت و شلوار و یک سرداری است
(همان : ۴۲۱)

زبان تیز و شعر تند وی بسیاری از دولتمردان آن زمان را تویخ نموده است . به عنوان نمونه می توان به شعر "ماستمالی" و "خرنامه" - که برخی آن را از عشقی نمی دانند - اشاره کرد :

هر آن که بی خبر از فن خایه مالی شد دچار زندگی پست و نان خالی شد
بهل بمیرند آن صاحبان عزت نفس که پشتشان همه از بار غم هلالی شد
(همان : ۴۲۷)

دردا و حسرتا که جهان شد به کام خر زد چرخ سفله سکه ی دولت به نام خر.....
(همان : ۴۳۳)

چنین معلوم می شود که نفرت وی از مستبدان به قدری شدید بوده است که گرفتن عید خون را پیشنهاد می کند و از مردم می خواهد که به دلیل وسعت نفوذ قدرتمندان و فساد ی که آن ها ایجاد کرده اند امکان اصلاح نیست مگر این که خود ملت اراده کند و فاسدان را به سزای عمل خود برساند :

ای بشر مظهر ظرافت شو نه ز سر تا به پا قباح باش
مرضی مانع شرافت توست در پی رفع این نقاقت باش
و این تعدی است بر حقوق بشر از پی دفع این جراحت باش
عید خون گیر پنج روز از سال سیصد و شصت روز راحت باش
(همان : ۴۱۳)

گاهی نیز از ابنای بشر شکایت دارد که کارشان دشمنی و خون ریزی است :
نوع بشر سلاله ی قابیل جابری آموخت از نیاش به جای برادری

(همان : ۳۵۵)

وی به سختی وضع رنج آور کشور را تحمل می کرد و چنین شکوه می کرد :

باری از این عمر سفله سیرشدم سیر تازه جوانم زغصه پیرشدم پیر

تا این که سرانجام "این شاعر نیکنام و جوان ناکام در عنفوان جوانی روزگاری پر اضطراب و اندوهگین داشت بیش از سی و یک سالش نبود که تیری جانسوز و ظالمانه جنان بیکر هنرمندی را از پای درآورد و به خاک هلاکت افکند " . (همان : ۶)

۲- میرزا محمد متخلص به فرخی فرزند محمد ابراهیم سمسار یزدی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در یزد متولد شد (فرخی، ۱۳۶۳ : ۲۱)

چنین به نظر می آید که هرکس در هر مقامی بخواهد در باره ی انقلاب مشروطیت سخن بگوید و به جانفشانی های مردم خصوصا روشنگران این عصر اشاره کند ؛ سعی می کند به عنوان یک حادثه ی بزرگ "دوخته شدن لب های "فرخی یزدی را فراموش نکند و به مخاطبان خویش بگوید . حتما حق با مردمی است که از شنیدن این حادثه هم از افراط سنگدلان در بیرحمی متأسف شوند و هم در برابر شجاعت این مرد بزرگ سراحترام فروآورند وی یکی از برجسته ترین افرادی است که کوشیده تا به مردم بگوید شاعر یعنی "بیشمرگ و فدایی مردم " . شاعر یعنی منتقد حاکمان نه مداح و مجیزگوی زر و سیم .

او روزنامه ی " طوفان " را به عنوان عرصه ای بزرگ برای بیان افکار میهن پرستانه ی خود در اواخر سال ۱۳۰۰ خورشیدی انتشار داد . عنوان طوفان با رنگ سرخ منتشر می شد و این علامتی روشن بر مبارزه ی خونین فرخی علیه استبداد بود . چون روزنامه ی طوفان همیشه زیر تیغ سانسور و تهدید توقیف بود ؛ او روزنامه های دیگری را نیز برای نوشتن دایر کرد . [فرخی] به علت ثبات و پایداری در عقیده ی خود به محض این که از زندان نجات پیدا می کرد و یا از تبعید برمی گشت ؛ روزنامه را با همان روش سابق منتشر می ساخت و هر وقت روزنامه توقیف می شد ؛ با در دست داشتن امتیازات روزنامه های دیگر، عقاید سیاسی و نظریات خود را در آن روزنامه منعکس می نمود . چنانچه روزنامه های پیکار ، قیام ، طلعه ، آینه ی افکار و ستاره ی شرق روزنامه هایی بودند که پس از توقیف طوفان هر نوبت منتشر گردیده اند . طوفان در طول انتشار بیش از پانزده بار توقیف گردیده و باز منتشر شده است (همان : ۲۱)

[وی] یکی از برجسته ترین شهدای راه حریت و یکی از بلند پایه ترین مردانی است که به طور قطع و خالی از هر گونه مبالغه و اغراق بیش از صد سال است که هم سنگ و نظیرش در عرصه ی کشتگان راه آزادی ایران دیده و شنیده نشده است (همان : ۹)

و " فرخی برای الفاظ فداکاری ، آزادی خواهی ، میهن دوستی استبداد شکنی ، سربازی و بالاخره جانبازی که از دیر باز در کشور ما معنی و مفهوم حقیقی نداشت بلکه آلت اجرای مقاصد پست و شرم آور مشی بی خرد طماع جاه طلب بود مصداق حقیقی به شمار رفت " (همان : ۱۱)

با توصیفی که تصحیح کننده ی دیوان فرخی هم منصفانه نوشته است ؛ می توان چنین باور داشت که فرخی شاعر دل و جان سوخته ای است که پیش از هر موضوعی به ایران می اندیشیده و به خاطر سیطره ی چپاول گران بی رحمی که خود و اعوان شان چون زالوهایی خون هم میهنان وی را می مکیدند ؛ رنج می برده است و برای کوتاه کردن دست آنان از هیچج فداکاری فروگذار نکرده است:

دل چه می خواهم نباشد در حدیث عشق دوست جان چه کار آید نگردد گر فدای انقلاب

(همان : ۹۲)

ای وطن پرور ایرانی با مسلک و هوش	هان مکن جوش و خروش
پند های من با تجربه بنمای به گوش	گر تویی پند نیوش
اجنبی گر به مثل می دهدت ساغر نوش	نوش نیش است منوش
و از پی خستن او در همه اوقات بکوش	تا توان داری وتوش

(همان : ۱۹۵)

دامن محبت را گر کنی زخون رنگین	می توان تو را گفتن پیشوای آزادی
فرخی زجان و دل می کند در این محفل	دل نثار استقلال جان فدای آزادی

(همان : ۱۷۷)

آزادگی اخلاق و پیراستگی شخصیت وی از رذیلت های رفتاری و فکری درشعر او جایگاه بزرگی رابه خود اختصاص داده است :

فرخی بهر دو نان پیش دونان هیچ وقت چاپلوس و آستان بوس و تملق گو مباش

(همان : ۱۱)

پرساختن کیسه اگر مقصد ما بود همچون دگران جیب خود انباشته بودیم

(همان:۱۵۷)

دو رنگی چون پسند آید به چشم مردم دنیا به غیر از خون دل خوردن چه سازم من که یکرنگم

(همان: ۱۶۵)

در شعر فرخی بسامد کلماتی چون : وطن ، آزادی ، آزادگی و مردم، نشان می دهد که این شاعر عاشق وطن چه قدر از درد مردم متألم و رنجور بوده و در قبال حوادث تلخ و رنج آور کشورش چه دین بزرگی برای خود قایل بوده است . وی از جوانی روز تا پایان عمر، مبارزه کرد وجان برسر مبارزه نهاد ودر جرگه ی شهدای وطنش قرار گرفت .

"لامارتن از نویسندگان معروف فرانسه گوید:دسته گل خونین افتخار بر گور هر مرد کم مایه ای نخواهد رست وشیخ عطار از بزرگ ترین حکما و دانشمندان و عرفا چنین فرماید : خاک گورستان را بو کنید مزار رادمردان را از بوی خون بشناسید " همان : ۱۲)

۳- میرزا علی اکبرخان دهخدا فرزند خانباخان از مالکین متوسط قزوین در حدود سال ۱۲۹۷ هجری

قمری در تهران متولد شد" (آرین پور ۱۳۷۲:۷۸) هر گاه از کوشش های مردان خستگی ناپذیر دوره ی مشروطه بحث شود وبه بیدارگران ومبارزان این دوره اشارتی برود ؛ بعید است که از مجاهدت های دلیرانه ی

"دخو" یاد نشود. او با روحی پاک و وجودی عاری از دلبستگی به مقام و مال، دل به عشق وطن سپرده و مبارزه با دشمنان دور و نزدیک وطن را آغازید و خیلی زود روزنامه نگار شد. سبک ناب و نثر دل انگیز دخو خیلی زود دل های شیفته ی آزادی را ربود و آتش خشم و هراس به جان دشمنان کشور انداخت. دخو پایه گذار نثر طنز روزنامه ای شد و خیلی زود نثرش جایگاه بزرگی در میان خوانندگان روزنامه یافت. یکی از درخشان ترین حوادث تاریخ مطبوعات ایران در این دوره اتفاق افتاد و روزنامه ی "صور اسرافیل" به مدیریت میرزا جهانگیر خان قشقایی و میرزا قاسم صوراسرافیل که نویسنده و سردبیرش دهخدا بود؛ انتشار یافت. "به گواهی اهل اطلاع و بصیرت هنوز در زبان فارسی با آن جامعیت و هدف عالی و روش ابتکاری وقایع نظیری نیافته است و شماره ی اول این روزنامه ی هفتگی را روز پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری قمری برابر دهم خرداد ماه ۱۲۸۶ هجری شمسی و ۳۰ مه ۱۹۰۷ میلادی درهشت صفحه در تهران منتشر می کند و به گفته و نوشته ی گروهی، نخستین روزنامه بو ده است که درکوی و برزن به فروش می رسیده" (دهخدا، ۱۳۶۲: ده) شخص دهخدا به جهت هم نشینی با طبقات مختلف مردم به دردهای آنان و مشکلات جامعه ی آن روز به خوبی پی برده بود و با تیز بینی و دقت نظر و به یاری اسلحه ی برنده ی طنز این مسایل را به خوبی و مناسب زمان در نوشته هایش طرح می کرد. با شجاعت ذاتی و پاکی سرشت خود و دلسوزی کم نظیری که برای مام وطن داشت هم دردها و اشکالات را می نوشت هم راه درمان و نجات را پیشنهاد می کرد. انتشار روزنامه ای با این تاثیر بی نظیر و درافتادن با جابران زمانه برای شخص دهخدا خالی از خطر نبود. پس خطر تهدید و تکفیر برزندگی اجتماعی وی سایه افکند و از هر طرف کوشش هایی برای تعطیل کردن روزنامه ی وی می شد تا زمان بمباران مجلس و حبس و تبعید نمایندگان اتفاق افتاد و دهخدا نیز به اروپا تبعید شد. "[او] آستین به ادامه ی نوشتن بر زد و دامن همت برای نشر روزنامه بر کمر استوار ساخت و با یاری علامه مرحوم محمد قزوینی و کمک مادی و معنوی مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا سه شماره ی دیگر از روزنامه ی صور اسرافیل را با همان قطع و شکل و سبک در شهر ایوردن سویس تهیه و در پاریس به چاپ رسانید. تاریخ اولین روزنامه ی دوره ی دوم غره ی محرم ۱۳۲۷ ه ق برابر با ۲۳ ژانویه ی ۱۹۰۹ م و تاریخ سومین و آخرین شماره ی منتشر شده ی آن ۱۵ صفر ۱۳۲۷ ه ق برابر با مارس ۱۹۰۹ م است. در همین زمان است که دهخدا به رسم رثا گویی مسمط مشهور خود را به نام "یاد آر زشمع مرده یاد آر" و به مطلع:

ای مرغ سحر چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری

که از اشعار فراموش نشدنی دوره ی مشروطه به شمار می رود؛ سرود و دین دوستی را در حق میرزا جهانگیر خان شهید راه وطن ادا کرد. اسلوب بیان و سلاست این شعر ستودنی است و کمتر خواننده ای است که ابیاتی از آن را به خاطر نداشته باشد و جادارد نکته ای ظریف را یاد آوری کنیم که دهخدا در سرودن این شعر به مسمط مشهور رجایی زاده محمود اکرم بیگ شاعر منتقد ترک نظر داشته است. "اینک دوبند از قطعه ی اکرم بیگ ... را عینا نقل می کنیم و قضاوت این امر را که دهخدا تا چه حد از شعر وی تاثیر پذیرفته است به خوانندگان وا می گذاریم:

وقتا که گلوب بهار یکسر اشیاده عیان اولور تغیر

وقتا که هزار عشق پرور یا پراقلا رایله ایدوب نستر
 بیلمم کیمه قارشی حسرتیندن باشلار نوحانه بی تاخر؟
 قیل گوگ یوزنین لطافتیندن صافیت عشقیمی تخطر

یاد ایت بنی بیر دقیقه یاد ایت

بیر لیل سکون نماده تنها اولدوقجه نشیمین سر آب
 قیل چشمینی عطف سمت بالا سودالر ایچنده نور مهتاب
 اولدوقجه درونوه غم افزا ایله او گئچن دمی تذکر
 پیش نظرنده سطح دریا ایتدیکجه تموج و تنور

یاد ایت منی ساکنانه یاد ایت (آرین بور ۱۳۷۲ ج ۲: ۹۶)

تصادفا یکی از ابداعات دهخدا در زمینه ی شعر دوره ی مشروطه همین مسمط است که حس تحسین و احترام همگان را برانگیخته است. ابداع دیگر دخو مجموعه ی نثر انتقادی وی با عنوان "چرندپرند" است که سبک ادبی دلپسندی است. او مقالات و آثار نظم و نثر خود را با نام های مستعار وامضای "دخو" "نخود همه آش" " خادم الفقرا دخوعلی" " برهنه ی خوشحال" " ریس انجمن لات و لوت ها" " خرمگس" " جغد" " دمدمی" می نوشته است (دهخدا ۱۳۶۲: شش) دهخدا علاوه بر روزنامه ی صور اسرافیل مشهور کارهای دیگر مطبوعاتی نیز داشته است که مختصرا اشاره می کنیم: "این جا، بی وجه نیست گفته شود دهخدا که سردبیری روزنامه ی "روح القدس" به مدیریت سلطان العلما خراسانی را نیز داشته ظاهرا یک یا دو شماره از این روزنامه را در اروپا با همان اسلوب و طرح و شکل چاپ کرده است. دهخدا از اروپا به استانبول می رود و آنجا با مساعدت گروهی از ایرانیان روزنامه ای هفتگی به فارسی با نام "سروش" نشر می کند و مقالاتی در بسیاری از شماره های آن می نویسد تاریخ اولین شماره ی سروش چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخر ۱۳۲۷ ه ق برابر با ۳۰ حزیران ۱۹۰۹ م و تاریخ چهاردهمین شماره ی منتشر شده ی آن دهم ذی قعدة ی ۱۳۲۷ ه ق برابر با ۲۳ تشرین ثانی ۱۹۰۹ م است

در فاصله ی ورود به تهران تا آغاز جنگ جهانی اول دهخدا گذشته از سمت نمایندگی مجلس به تحریر مقالات سیاسی و انتقادی می پردازد. در روزنامه ی "مجلس" به مدیری مرحوم طباطبایی در روزنامه ی "آفتاب" به مدیریت سیدیحیی ملقب به ناصر الاسلام در روزنامه ی "شوری" به مدیری ح عبدالوهاب زاده در "ایران کنونی" به مدیریت مرحوم مدبرالممالک در "پیکار" به مدیری کمالی و غیره. اینجا برای رفع شبهه به مطلبی باید اشاره بکنم و آن اینکه چند ماه پس از ورود دهخدا به تهران روزنامه ای به نام "سروش" در تهران که شماره ی اول آن تاریخ ۲۳ ذی القعدة ی ۱۳۲۸ ه ق دارد منتشر می شود که اگر مرحوم دهخدا خود در ایجاد آن دخالت مستقیم ویا در نشر آن مسوولیتی بر عهده نداشته بدون تردید عامل مهم ایجاد آن بوده و در آن نفوذ بسیاری داشته است". (دهخدا، ۱۳۶۲: دوازده) در این جا افزودن نکته ای نیز خالی از فایده نیست و آن نکته این است که با همه ی اشتغالاتی که برای دهخدا بر شمریم از تبعات ادبی نیز غافل نبوده و بزرگ ترین لغت نامه ی زبان فارسی را و بزرگ ترین مجموعه ی امثال و حکم را به هم وطنانش اتحاف نموده است

نکته ی دیگری که قابل تذکر است این است که دو روزنامه ی طنز صور اسرافیل و ملانصرالدین در قفقاز ارتباط نزدیکی داشته اند که در پختگی روش نگارش دهخدا بی تاثیر نبوده است .
از آثار شعر دهخدا دو نمونه ذکر می شود :

وطن

مزن سرسری پا بدین خاک ودست که بس سر شد از دست در هر بدست
نه دجله به خود نیلگون می رود که از اربل در آن سیل خون می رود
نه رودی است جیحون و گر خود یمی است که با خون گردان ایران نمی است
(همان : ۱۲۴)

جرند برند

بزرگان جملگی مست غرورند خدا کسی به فکر ما نیست
ز انصاف و مروت سخت دورند خدا کسی به فکر ما نیست
رعیت بی سواد و گنگ و کورند خدا کسی به فکر ما نیست
هفده و هیجده ز نوزده ویست
ای خدا کسی به فکر ما نیست (همان : ۱۳)

۴- سیّد اشرف الدّین حسینی قزوینی ملقب به گیلانی یکی دیگر از طنز نویسندگان این دوره است که به دلیل اسم روز نامه اش به نسیم شمال اشتهار یافت . او نیز مبدع روش نوی در طنز پردازی است " از زندگانی وی اطلاعات زیادی نداریم گویا در سال ۱۲۸۷ ه ق متولد شده و از شرح حال منظومی که به قلم خود نوشته چنین برمی آید که در قزوین به دنیا آمده و شش ماهه بوده که یتیم مانده و در یتیمی ملک و مال و خانه اش را غصب کرده اند و او دچار فقر و تنگدستی شده است . در جوانی به عتبات رفته و چندی (ظاهراً پنج سال) در کر بلا و نجف زیسته و بعد شور میهن پرستی او را به ایران کشیده است " ...
(آرین پور ، ۱۳۷۲ ج ۲ : ۶۱)

نسیم شمال به زبانی ساده و روان مسایل مهم کشور را برای کسانی که تشنه و شیفته ی بیداری بودند؛ می نوشت و فقط اشعار خود را در روزنامه اش چاپ می کرد . سعید نفیسی در باره ی سبک نوشتار نسیم شمال می گوید:
"هر روز و هر شب شعر می گفت و اشعار هر هفته را چاپ می کرد و به دست مردم می داد. نزدیک بیست سال . هر هفته روزنامه ی نسیم شمال او در مطبعه ی " کلیمیان " که یکی از کوچک ترین چاپخانه های تهران بود در چهار صفحه ی کوچک به قطع کاغذ های یک ورقی امروز چاپ و به دست مردم داده می شد ... روزی نشد که این روزنامه ولوله یی در تهران نیندازد . دولت ها مکرر از دست او به ستوه آمدند اما با این سید آسمان جل وارسته ی بی اعتنا به همه چیز و همه کس چه بکنند ؟ به چه دردشان می خورد او را جلب کنند ؟ مگر در زندان آرام می نشست ؟ ... " (همان : ۳-۶۲)

خدمتی که نسیم شمال به ادبیات انتقادی - اجتماعی کرده است ؛ خیلی ارزشمند است . یکی از این جهت که مبارزه ی شدید و مداومی با استبداد و حاکمان مستبد داشته است و از طرف دیگر به سبب ترجمه هایی که از شعر میرزا علی اکبر صابر شاعر ملی وطن پر داز روزنامه ی معروف ملانصرالدین قفقاز داشته است . به همین

دلیل او را مبدع ترجمه در شعر اجتماعی وطنز می دانیم . درحقیقت نسیم شمال نسخه ای دیگر از روزنامه ی ملانصرالدین وطنز قابل توجه آن برای فارسی زبانان منتشر می کرد و چون نسیم شمال در هیچ جایی اسمی از صابر نبرده است ؛ برخی او را به "انتحال" و "بی توجهی در امانت داری" متهم کرده اند اما به گمان من چون نسیم شمال مرد بسیار درست کردار و سلیم النفسی بوده و به تاکید اطرافیان هرگز دربند مال نبوده بلکه برعکس با وجود فقر و تنگ دستی ، مردی گشاده دست و کریم به شمار می رفته است ؛ پس نمی توان تهمت سرقت ادبی به وی زد. به گمان من چون او از میزان حساسیت دولتمردان به شعر صابر و روزنامه ی ملانصرالدین با خبر بوده است . هرگز دربند ذکر نام صابرنیوده است. موضوع دیگر این که شهرت صابر و شعر وی چیزی نبوده که از نظر اهل ادب و مطالعه پنهان بماند همچنان که در شرح احوال ابوالقاسم لاهوتی می خوانیم که وی شعر صابر را از ترجمه های نسیم شمال شناخته است : "...در این دوره تأثیر صابر شاعر بنام قفقاز و نیز سخنوران ترک در اشعار لاهوتی نمایان است و خود لاهوتی اعتراف می کند که شیوه ی رئالیسم و راه به کاربردن شعر طنز را به عنوان حربیه ی مبارزه ی اجتماعی از صابر آموخته است . و نیز به اعتراف خود او صابر را ابتدا با ترجمه های سیداشرف الدین حسینی مدیر روزنامه ی نسیم شمال شناخته است (لاهوری ، ۱۳۸۰: ۱۹)

ضمناً شایسته است که در قضاوت نسبت به مفاخر ملی که بی شک نسیم شمال یکی از آن هاست ؛ اوضاع زمانه نیز مورد توجه قرار بگیرد و قضاوت کننده ازجاده ی درستی رای و مروت بیرون نرود. "ملک الشعرا ی بهار ضمن نامه ی منظوم خود به صادق سرمد با تصدیق مرغوبی شیوه و تازگی سبک سید اشرف نسبت انتحال به او می دهد:

احمدای سید اشرف خوب بود

احمدای گفتن از او مطلوب بود

شیوه اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود

لیک هپ هپ نامه بودش در بغل

بود شعرش منتحل " (ارین بور ۱۳۷۲ ج ۲: ۶۴)

خود آراین پور نیز با لحنی مؤدبانه تر و آرام تر این موضوع را ذکر کرده است : "هرچند ممکن است بگوییم که سید اشرف نمی دانسته است اشعاری که به امضاهای مستعار در روزنامه ی ملانصرالدین چاپ می شود از صابر است اما شرط امانت این بود که لااقل یک بار در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع گرفته است..... به هر حال اقتباس واستقراض نسیم شمال از صابر اگر از قدرهتری این اشعار تاحدی بکاهد ؛ از قدر خدمت بزرگ گوینده ی آن ها که رسانیدن این مضامین به ایرانیان و کمک به آزادی ایران باشد ؛ هیچ نخواهد کاست ..."(همان: ۶۵) و اکنون به عنوان نمونه مثال هایی ذکر می شود :

نسیم شمال گوید:

هوپ هوپ گوید:

- نه خبر وار مه شه دی ؟
 - کبلا باقر - بلی آقا - جه خبر؟ هیچ آقا

- غزیت آلمیش حاجی احمد - پاه اوغلان نه منه ؟
 - چیست این غلغله ها - غلغل نی پیچ آقا

پاه آتونان نه آغیر یاتدی بو اوغلان اولوبه !
 وای بر من مگر این ملت نادان مرده !

نه ده ترپنمیور اوستنده کی یورغان اولوبه !
 دادا و بی داد مگر این همه انسان مرده !

فعله اوزیوی سنده بیر انسانمی سانیرسان !
 ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز!....

هوپ هوپ گوید :
 نسیم شمال گوید :

یاز بو اعلانیمی سن بیر کاغزا
 می فروشم همه ی ایران را

آچمیشام ری ده گنیش بیر ماغزا
 عرض و ناموس مسلمانان را

چوق اوجوز قیمته هر شی ساتیرام
 رشت و قزوین وقم و کاشان را

آی آلان !.... مملکت ری ساتیرام !
 بخرید این وطن ارزان را (همان :۶۷)

بی کس وطن

ای غرقه در هزار غم وابتلا وطن
 ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن

ای یوسف عزیز دیار بلا وطن
 قربانیان تو همه گلگون قبا وطن

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

ای جنت معارف ! ویران شدی چرا ؟
 از رخت علم یکسره عریان شدی چرا؟

در آتش جهالت بریان شدی چرا؟
 ای بی معین و مونس بی اقربا وطن !

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

ای باغ پرشکوفه ! گل و یاسمن چه شد؟
 آن نزهت و طراوت سرو و سمن چه شد؟

بر عاشقان کشته مزار و کفن چه شد؟
 گریان به حال زار تو مرغ هوا وطن

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

عریان ز چیست پیکرت ای مادر عزیز ؟
 کو لعل و گنج و گوهرت ای مادر عزیز ؟

شد خاک تیره بستر ای مادر عزیز
 نوباوگان تو زغمت در عزا وطن

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

ای دخمه ی فریدون تاج کیان چه شد؟
 کشمیر و بلخ و کابل و هندوستان چه شد؟

دریای نور و تخت جواهر نشان چه شد؟
 ای تخت و بخت داده به باد فنا وطن

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

دردا رسید سیل فتن وامحمدا
 نبود کسی به فکر وطن وامحمدا

در وحشت است روح زتن وامحمدا
 ای تابع شریعت خیرالورا وطن

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن

آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو؟
 شیران جنگ جوی پلنگینه پوش کو؟

جمشید و کی قباد چه شد ؟ داریوش کو؟
 ای جای ناز و نعمت و عزّ و علا وطن !

بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن
 مادر بین عروس وطن بی جهاز شد آخر به طعنه دست اجانب دراز شد
 هر شقه ات نصیب پلنگ و گراز شد ای خاک تو جواهر و لعل و طلا وطن
 بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن
 تبریزیان تمام دچار مصیبت اند تهرانیان تمام به زلزال وحشت اند
 گیلانیان تمام گرفتار محنت اند از بهر مرد و زن شده محنت سرا وطن
 بی کس وطن غریب وطن بی نوا وطن
 (نسیم شمال ، ۱۳۶۸ ج ۱: ۵۱)

خواب مرگ

وای بر من مگر این ملت نادان مرده داد و بی داد مگر این همه انسان مرده
 دشمنان حمله ور از چار طرف بهر شکار بهر این لقمه ی شیرین همه مشغول به کار
 نمره وهله بگذشت ز چرخ دوار باز این ملت خوابیده نگشته بیدار
 دست و پا بسته در این گوشه ی زندان مرده
 داد و بی داد مگر این همه انسان مرده
 این چو مستی است که هشیار نگرده هرگز این چه خوابی است که بیدار نگرده هرگز
 این چو شخصی است که تن زنده ولی جان مرده
 داد و بی داد مگر این همه انسان مرده
 مست و بی هوش که هشیار نگرده ماییم راه مغشوش که هموار نگرده ماییم
 خواب خرگوش که بیدار نگرده ماییم رمز سربسته که اظهار نگرده ماییم
 ظاهرا زنده ولی باطن وعنوان مرده
 داد و بی داد مگر این همه انسان مرده
 آتش فتنه بلند است ز اطراف بلاد هیچ تاریخ چنین روز ندارد در یاد
 شرع واسلام و قوانین خدا رفته به باد خلق حیران ، کسبه ساکت و بازار کساد
 (نسیم شمال ، ۱۳۶۸ ج ۱: ۵۵)

۵- محمد تقی بهار ملک الشعرا یکی از بزرگ ترین فعالان سیاسی و روزنامه نگاران در دوره ی مورد بحث ماست او در سال ۱۳۰۴ هجری قمری متولد شد . از سنین جوانی هم عملا در صف مبارزان مشروطه کوشیده است ؛ هم در جهت تنویر افکار عمومی و تبیین مسایل جدید سیاسی که نتیجه ی مبارزات عمومی مردم بود ؛ همت بسیار به خرج داد و به انتشار روزنامه پرداخت و در این راه نقش بزرگی داشت . او روزنامه های خراسان، نوبهار، ایران و تازه بهار را انتشار داد یا برای این روزنامه ها مطلب نوشت . زندگی پرفراز و نشیب بهار با حوادث زیادی همراه بوده و مغضوب و محبوب شدن های پی در پی و حبس ها، تبعیدها ، مهاجرت ها و یا نمایندگی مجلس و وکالت و وزارت زندگی او را عجیب و پرحادثه می نماید .

بهار با ترکیب قدرت اندیشه، هنر شاعری و فکر روشنش توانست سبکی جالب ایجاد کند. مضامینی تازه مثل وطن، آزادی و قانون در شعر او نیز مثل شاعران مبارز عصر مشروطه بسامد بالایی یافت. او نیز مانند پدرش منصب ملک الشعراء داشت و شاید انتظار مردم از وی پرورش مضامین سنتی توصیفی و مدحی به سبک شاعران سلفش بود ولی با سخت کوشی و از جان گذشتگی به پرورش موضوعات جدید و آزادی خواهانه پرداخت و در جهت تنویر افکار مردم کوششی بسزا کرد. حوادث انقلاب مشروطه و شور میهن پرستی که بر سر مردم افتاده بود؛ چیزی نبود که بتوان آن را نادیده گرفت. بهار در خاطرات خود چنین می نویسد:

"در سال ۱۳۲۴ قمری به سن بیست سالگی در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم. من و رفقای دیگر عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه ی خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم رئیس الطلاب موهوم منتشر می کردیم و اولین آثار ادبی من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت..." (دیوان، ج ۱: ۲۷ و ۲۸)

"از سال فتح تهران به بعد، به نویسندگی در جراید ملی شروع کردم و نخستین مقالات سیاسی و اجتماعی من در جریده ی توس و بعضی بی امضا در حبل المتین انتشار یافت و سپس در ۱۳۲۸ قمری روزنامه ی نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود؛ دایر کردم..." (همان: ۲۸)

"ملک زاده می گوید: بازارهای مشهد تعطیل شد. نوبهار قبلاً توقیف شده بود و روزنامه ی تازه بهار که به جای آن منتشر می گشت؛ با مقاله هایی به قلم آتشین بهار مردم را به جهاد ترغیب می نمود" (همان: ۲۹)

"در بازگشت به مشهد در سال ۱۳۳۲ قمری بار دیگر روزنامه ی نوبهار را انتشار داد و این بار به تنهایی مبارزه را شروع کرد زیرا یاران و هم زمان سابق همه خمود و خسته و نا امید شده بودند. بهار هنوز کار را شروع نکرده بود که ژنرال قونسول روسیه ی تزاری، مانع از انتشار نوبهار شد. او پس از ملاقات با پرنس دابیژا کنسول روس چنین می گوید: کنسول گفت: ما نمی گذاریم تو روزنامه بنویسی گفتیم: من هم کتاب می نویسم. گفت: از چه مقوله؟ گفتیم: برضد دولت تزار و بر ضد شما و در هندوستان منتشر می کنم..." (همان: ۲۹ و ۳۰)

"مدتی نوبهار را هم دایر کردم و حقایق روشن سیاسی و اجتماعی را در آن نامه که مدتی هم به اسم "زبان آزاد" دایر بود؛ نوشتم در آن اوقات در یافتن که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت نقطه ی اتکا به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد. بهار در این دوره مسئولیت روزنامه ی ایران را نیز عهده دار بوده است..." (همان: ۳۱)

وی کار پرخطر سیاست را با کار پر زحمت تحقیق در هم آمیخت. هم خود آموخت؛ هم به دیگران آموخت. ضمناً حاصل مطالعه و تحقیق خودش را خوشبختانه نوشت و با تلاشی قابل تحسین، پایه های نثر تحقیقی و نثر دانشگاهی را در این کشور محکم ساخت و کتب تحقیقی و تصحیح های بسیار ارجمند از آثار فاخر و کلاسیک ادبیات ایرانی مثل سبک شناسی و تصحیح تاریخ و مجمل التواریخ و القصص برجای گذاشت.

و اینک نمونه هایی از اشعار ملی - میهنی او را مرور می کنیم:

الف: مستزاد زیر یکی از مشهورترین اشعار دوره ی مشروطه است که در سال ۱۳۲۵ ق در زمان استبداد صغیر سروده شده است:

کار ایران با خداست

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
 مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب ها جداست کار ایران با خداست
 شاه مست و شیخ مست و شحنه مشّت و میرمست کار ایران با خداست
 مردم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست کار ایران با خداست
 مردم از دریای استبداد آید برفراز موج های جانگداز
 زاین تلاطم کشتی ملّت به گرداب بلاست کار ایران با خداست ...
 (دیوان ، ج ۱ : ۱۸۳ و ۱۸۴)

ب: در ترجیع بند زیر نیز اوضاع آن روز کشور و مردم رنجورش به خوبی تصویر شده است :

اتّحاد اسلام

چند گویی چرا مانده ویران هند و افغان و خوارزم و ایران ؟
 چند گویی چرا جسته مأوا خرس پتیاره بر جای شیران ؟
 چند گویی چرا روز حاجت مانده از کار دست دلیران ؟
 چند گویی چرا ما اسیریم ؟ ز آن که آزادی ما اسیران ،

جنبش و دوستی و وداد است

روز یکرنگی و اتّحاد است ... (همان : ۱۸۷)

پ: این شعر، در سال ۱۲۸۹ شمسی در دوره ی بسیار پرآشوبی که فتنه ها برپا شده بود ؛ سروده شده است :

وطن در خطر است

مهرگان آمده و دشت و دمن در خطر است مرغکان نوحه برآرید؛ چمن در خطر است
 چمن از غلغله ی زاغ و زغن در خطر است سنبل و سوسن و ریحان و سمن در خطر است

بلبل شیفته ی خوب سخن در خطر است

ای وطن خواهان ! زنهار وطن در خطر است

خانه ات یکسره ویرانه شد ای ایرانی مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی
 عهد و پیمان تو ایفا نشد ای ایرانی عهد بشکستنت افسانه شد ای ایرانی

عهد غیرت مشکن! عهد شکن در خطر است

ای وطن خواهان! زنهار! وطن در خطر است

وزرا باز نهادند ز کف کار وطن وکلا مهر نهادند به کام و به دهن

علما شبهه نمودند و فتادند به ظن چیره شد کشور ایران را انبوه فتن

کشور ایران ز انبوه فتن در خطر است

ای وطن خواهان! زنهار! وطن در خطر است (همان : ۲۲۸)

برخی اشعار ملک الشعرا آن قدر شهرت حاصل کرده و کلام شاعر به قدری روان و زیباست که از معرفی

مستغنی است و در اثر تکرار زیاد مفهوم شعر مانند مثل سایر معروفیت به دست آورده است مثل شعر

دماوندیه با مطلع :

ای دیو سپید پای در بند ! ای گنبد گیتی ای دماوند !...

یا قصیده ای با عنوان "یا مرگ یا تجدد" که گویای احوال پریشان کشورمان بوده است به مطلع زیر :

هرکه او در اضطراب وطن نیست آشفته و نژند چو من نیست ...

معرفی سروده های وطنی هنرمندانه ی ملک الشعرا در این مجال اندک ممکن نیست در پایان نیز بند سوم از

ترکیب بند مشهور به "مجلس سوم" را که در سال ۱۲۹۳ خورشیدی سروده شده است؛ جهت یادآوری و

معرفی ، می آورم :

... غنچه ی انقلاب نشکفته ، شد دچار نسیم آزادی

فکرهای بدیع ناگفته ، شد ز زنگارمفسدت تاری

مغزها تیره ، عقل ها خفته قهرمان نجات متواری

کودتای سیاه آشفته شده غرق سیاه کرداری

لب مردم ز تشنگی تفته رشوه چون سیل هرطرف جاری

دزد با دزد راز دل گفته دیو با دیو کرده همکاری

مژده که امروز شد پذیرفته

دعوت ما ز حضرت باری (همان : ۲۹۳)

۶- ابوالقاسم الهامی مشهور به لاهوتی به سال ۱۳۰۵ ه. ق. در شهر کرمانشاه متولد شد. او یکی از پر شورترین شاعران این دوره واز پایه گذاران ادبیات کارگری در ایران است. در شعر او علاوه بر کلمات "وطن، ایران، قانون و آزادی" نام "کارگر، فعله و دهقان" بسامد زیادی دارد. او تحت تأثیر افکار سوسیالیستی که از طرف روسیه بدین سوی می آمد؛ قرار گرفته بود و طرفدار پرشور و پرتلاش آزادی طبقات پایین اجتماع از چنگال صاحبان زر و زور بود. شعر لاهوتی ساده و همه فهم است. او در پروردن موضوعات اجتماعی بسیار قدرتمند بود و خود را از قید تکلف های معمول شعر آزاد حس می کرد به همین دلیل سخن وی از گره های رایج شعری باید مبرا شمرد. در ساختن لغات و افعال و مصادری که استفاده ی آن ها در زبان سابقه ی کمی دارد نیز چابک و توانا بود. وی در شعرش بیشتر از هر موضوعی به رسالت اجتماعی و تبلیغ آزادی طبقات فقیر جامعه یعنی روستاییان، کشاورزان و کارگران می اندیشید. قدرت وی در شاعری باعث طبع آزمایی او در صنوف مختلف شعر شده است. او با اشتغالات سیاسی و اجتماعی که داشته از ابداعات ادبی نیز غافل نبوده و در برخی از زوایای غیر متعارف شعری مثل شعر هجایی، طبع آزمایی نموده است. زندگی پرتلاطم و نا آرام لاهوتی که البته در شعرش نیز بی تأثیر نبوده است و خواننده ی آثار وی باید حتما آن حوادث را بخواند تا بتواند به آسانی در باره ی شعر لاهوتی قضاوت کند؛ برای معرفی مجاللی بسیار فراخ می طلبد و سیر حوادث از کرمانشاه تا مسکو همه نکاتی بسیار باریک دارد و باید دقیق مورد بررسی قرار گیرد. مبارزاتش در راه آزادی و اقدام برای کودتا و نهایتا به مهاجرت اجباری اش به روسیه منتهی شد. او در آن سرزمین شهرت و مقامی شایسته یافت و آثار وی مکرر چاپ شد و ترجمه های متعددی که از آثارش به زبان های مختلف نوشته شد. او با نویسندگان و شاعران بزرگ آن روز جهان مکاتبه و ارتباط ادبی داشت

چیزی که از همه ی این مسایل بالاتر و مهم تر است ؛ آتش هجر میهن بوده است که تا آخرین دقایق عمرش با وی بود و تنها آرزویش مرگ در وطن و خفتن بر بستری از خاک سرزمین مقدس بود ولی هرگز برایش میسر نشد .

لاهوئی با تمام گرفتاری های شغلی که داشت ؛ در زمینه ی مورد بحث ما یعنی فعالیت های ادبی و روز نامه نگاری یکی از پرکارترین شاعران روزنامه نگار است و در اینجا فهرست وار نام روز نامه ها و مجلاتی را که او در آن ها مطلب نوشته یا خود دایر و اداره کرده است؛ ذکر می کنیم :

"نخستین اشعار لاهوئی از قصیده و غزل و تصنیف در روزنامه های آن عهد مانند "حبل المتین و ایران نو" منتشر گردیده است در این دوره تأثیر صابر شاعر بنام قفقاز و نیز سخنوران ترک در اشعار لاهوئی نمایان است و خود لاهوئی اعتراف می کند که شیوه ی رئالیسم و راه به کاربردن شعر طنز را به عنوان حربہ ی مبارزه ی اجتماعی از صابر آموخته است . و نیز به اعتراف خود او صابر را ابتدا با ترجمه های سیداشرف الدین حسینی مدیر روزنامه ی نسیم شمال شناخته است . (لاهوئی ، ۱۹: ۱۳۸۰)

"وی در دوسال اول جنگ بین الملل اول ، روزنامه ی بیستون را در کرمانشاه انتشار می داد. اما بعد از شکست قوای مؤتلفین ، باردیگر به ترکیه رفت و در استانبول مجله ی ادبی پانزده روزه ای به نام پارس دایر کرد . " (همان: ۲۳) در این بخش نمونه هایی هرچند اندک از اشعار او را می خوانیم :

اسباب فتح

جانم فدای رنجبر انقلاب کن	با پتک وداس ، کاخ ستم را خراب کن
باید به ضد صنف توانگر قیام کرد	من اندر این مبارزه ام فتح باب کن
دانی که چیست جنس غنی ؟ صد یتیم را	هردم زحسرت لب نانی کباب کن
من کیستم ؟ مبارز صنف ستم کشان	از شاه و پیر و خان و خود اجتناب کن
دانی که کار عمده ی پیر و کشیش چیست ؟	دلالی توانگر مردم عذاب کن ...

(همان: ۲۰۷)

جواب ظلم

چه ننگ و عار کسی را زبند و زنجیر است	که در مبارزه ی صنف فعله چون شیر است
از آن زمان که شنیدم به جرم رنجبری	به کنج محبس شه ، دوستم زمینگیر است
"به شب نشینی زندانیان برم حسرت	که نقل مجلس شان ، دانه های زنجیر است "
بگو به توده ی ایران، که ترک شکوه کند	جواب ظلم ، فقط آبداده شمشیر است
به ضد جور و ستم ، اتحاد و تشکیلات	برای صنف ستم کش ، یگانه تدبیر است
بین چه سان شکم خواجه ، سیرازان نانی است	که رنجبر پی تحصیل آن زجان سیر است ...

(همان : ۲۱۰)

ای دهاتی

خواهی ار آزادی از ظلم توانگر ای دهاتی	متحد شو با دهاتی های دیگر ای دهاتی
ترک موهومات کن ، تحصیل علم و فضل بنما	ورنه محوت می کند شیخ بداختر ای دهاتی

هیچ می دانی بود محصول کار وزحمت تو	نعمت و آسایش دنیا سراسر ای دهاتی
گر نه از رنج تو وفعله است صنف مفتخورها	از کجا دارند گنج ودر وگوهر ای دهاتی
تا به کی اشراف بی انصاف بهر نفع شخصی	همچو حیوان ها فروشدت به هرخر ای دهاتی
تیز با سوهان تشکیلات کن داس ظفر را	برکن از بن، بیخ ملاک ستمگر ای دهاتی
دست از تو کار از تو خاک از تو آب از تو	مفتخورها پس چه حق دارند دیگر ای دهاتی
جنبشی کن خویش را آزاد بنما ز این اسارت	ورنه حال توسست روز از روز بدتر ای دهاتی ...

(همان: ۲۱۳)

بیرق آزادی

سال ها در جستجوی حق به هر در سر زدم	کس ندیدم هرقدر این در زدم آن در زدم
در همه دنیا نه نام از راستی بد، نی نشان	هی شدم نویدم از این در هی در دیگر زدم
دشمنی بد هرکسی را من گرفتم جای دوست	رهزنی بد دست بر دامان هر رهبر زدم
هر که رادیدم برای نفع شخصی می دوید	پشت پا جز فعله و دهقان به خشک وتر زدم
بر دل صنف توانگر زخم های پی به پی	گه به نوک خامه ، گاهی با خنجر زدم
هر زمان اعلان کشتی کرد با من آسمان	زود بر جستم به میدان استین را بر زدم
جستم از هر بند و کردم پاره هر زنجیر را	بیرق آزادی مطلق به بحر و بر زدم

(همان: ۲۳۹)

کعبه ی ایران

ای مادر وطن ! پسرانت نمرده اند
آسوده باش ! گول اجانب نخورده اند

البته حق مادری ات را ادا کنیم
یعنی که جان و مال به راهت فدا کنیم
در سایه ی تو ، کاخ عدالت بنا کنیم
دست تو را ، زبند اجانب رها کنیم

ای مادر وطن ! پسرانت نمرده اند
آسوده باش ! گول اجانب نخورده اند

هر گوشه ی تو ، بیشه ی شیران بود هنوز
هر کوچه ی تو ، جای دلیران بود هنوز
هر کودکت ، معلم پیران بود هنوز
امید ما به کعبه ی ایران بود هنوز

ای مادر وطن ! پسرانت نمرده اند
آسوده باش ! گول اجانب نخورده اند

ناموس ما تویی ، پی حفظ تو جان دهیم

از جان نکوتر است وطن ، جان به آن دهیم
ما اتحاد خویش ، به عالم نشان دهیم
بهر ثبوت دعوی خود ، امتحان دهیم ... (همان : ۴۴۱)

نتیجه گیری :

تا آغاز طلوعه های بیداری ایرانیان و نشانه های ظهور انقلاب مشروطه در ایران ؛ مردم کشرمان، با مبارزات مردم جهان با حکومت های جابر آشنایی نداشتند و به دلیل نا آشنایی با نقش روزنامه ها و پی نبردن به اهمیت کار شاعران و هنرمندان و روزنامه نگاران، تلقی مردم از نام شاعر عمدتاً این بود که شاعر کسی است که ذوق لطیف و کلام ظریفش یا وسیله ای است برای بیان شادی ها و غصه های شخص وی یا وسیله مدح زورمندان و تقرب به دربار و کسب نان و نام گاهی هم ممکن است کسی یا کسانی پیدا شوند که کار ستم ورزی زورمندان و ستم پیشگان را قدح کند و گاهی هم شاعر به کسی اطلاق می شد که مسلک عرفانی و اخلاقی داشته باشد و در زاویه ای بنشیند . اما در دوره ی مشروطه افرادی ظهور کردند که تلقی مردم از نام شاعر را تغییر دادند و نشان دادند که شاعر می تواند کسی باشد که بیدارگر هموطنان خود باشد . می تواند به جای مدح صاحبان زر و زور با آنان بجنگد و همیشه در صف اول مبارزه جای بگیرد. گروهی از اینان هم شاعر بودند؛ هم روزنامه نگار و در هر دو جبهه پیشقراول آگاهی بخشی به دیگران بودند . جهت معرفی و بیان کار ارزشمند ایشان در این مقاله شش تن روزنامه نگار شاعر را معرفی کردیم تا ارج راه پرخطر و پرارزش آنان را به وامداران کوشش های شان یا آوری بکنیم . بی شک همه ی این افراد به خطرات و تهدیدهای راه منتخب شان و به نتایج پایان مبارزه آگاه بودند ولی شور بیداری و جنگ با بیدادگری و آزادی مردم و استقرار قانون آن قدر برای شان اهمیت داشت که رنج حبس و تبعید و شهادت را پذیرفتند .

مآخذ و منابع :

- ۱- آرين پور، يحيى، از صبا تا نيما (دوره ي سه جلدی)، چاپ پنجم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۲ .
- ۲- بهار ملك الشعرا ، محمد تقى ، ديوان اشعار دوجلدی، انتشارات توس، تهران ، ۱۳۸۰ .
- ۳- دهخدا، على اكبر، ديوان ، به كوشش سيدمحمدديبرسياقى، چاپ سوم ، انتشارات تيراژه ، تهران ، ۱۳۶۲ .
- ۴- فرخى يزدى ، ميرزا محمد، ديوان ، به همت حسين مكى ، چاپ اول ، انتشارات امير كبير ، تهران ، ۱۳۶۳ .
- ۵- گيلانى، سيد اشرف الدين ، ديوان نسيم شمال با مقدمه ي سعيد نفيسى ، چاپ دوم ، انتشارات سعدى ، تهران ، ۱۳۶۲ .
- ۶- لاهوتى ، ابوالقاسم ، ديوان ، چاپ اول، انتشارات اوستا فراهانى ، تهران ۱۳۸۰ .
- ۷- ميرزاده عشقى ، سيد محمد رضا كليات مصور ، به كوشش على اكبر مشير سليمى ، چاپ چهارم، تهران ۱۳۴۲ .

In the name of God

Abstract:

Poet journalists and journalist poets

Dr. Behrouz Bamdadi
The Holly prophet education complex

Until constitution age Iranian people did think that a poet is someone try to explain his life's pains and pleasures with beautiful and musical words or give reports of his love .or is someone who tried to approach to a king or court to earn his living . but in this period one interesting event happened . some poets Appeared that thought about progress and freedom their mother country and their countrymen .they tried to giving information their countrymen and were fined of their important subjects . then they began to fight against freedom enemies and faced risk and threat. This poets tried to publish newspapers. really they accepted each threat in this way .we can say that these groups did something great and earned people's honour . in this article we intend to introduce six peoples that they were poet and journalist . their names are : ١- Mohammad tagi bahaar (malek ol shoara)٢- mohammab reza mirzade eshgi ٣- Mirza mohammad farrokhi yazdi ٤-mirza ali akbar dekhoda ٥-Seyyed ashraf – ol- din hoseini qazvini(gilani) ٦- Abolgasem lahooti(Elhami) .

K ey words : Constitutional age poets and poem – Iranian journalist - poet
journalist – journalist poets .